

اشعار شیرازی دو کتاب نسیم‌الرَّبِيع و تاریخ و صَاف*

پژمان فیروزبخش (دانش‌آموخته فرهنگ و زبان‌های باستانی)

چکیده: گویش قدیم شیراز دنباله مستقیم گونه‌ای از فارسی میانه است که در فارس رواج داشته و در مراحل بعدی تحول خود با فارسی دری آمیخته و سرانجام در اواخر قرن دهم هجری به فراموشی گراییده است. از جمله نمونه‌های بازمانده از این گویش پنج بیت در کتاب *نسیم‌الرَّبِيع* ترجمه *ربیع‌الابرار* زمخشری (ترجمه پیش از ۷۸۱ هجری) و بیتی در *تاریخ و صَاف* است. از پنج بیت مضبوط در *نسیم‌الرَّبِيع* یک بیت از مثلثات سعدی و دو بیت از روزبهان بقلی است. در این مقاله به بررسی زبانی این نمونه‌ها پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: گویش قدیم شیراز، *نسیم‌الرَّبِيع*، *تاریخ و صَاف*، مثلثات سعدی، روزبهان بقلی

مقدمه

گویش قدیم شیراز در زمره گویش‌هایی است که نمونه‌های متعدّد کهنی از آن برجای

* استاد ارجمندم آقای دکتر حسن رضائی باغبیدی این نوشته ناچیز را از نظر دقیق خود گذراندند و نکات ارزنده‌ای را یادآوری کردند، از ایشان بسیار سپاسگزارم. همچنین از دوستان عزیزم یوسف سعادت و سعید لیان که این یادداشت را به دقت خوانده و نکات سودمندی را متذکر شدند متشکرم.

مانده و امکان بررسی آن را برای زبان‌شناسان فراهم آورده است. در این یادداشت به معرفی نمونه‌های مندرج در دو کتاب نسیم‌الرّبیع^۱ و تاریخ و صّاف^۲ می‌پردازیم.

۱

نسیم‌الرّبیع ترجمه کتاب ربیع‌الأبرار جاراالله زمخشری است که در زمان حکومت ابوالفوارس شاه شجاع مظفری (۷۶۰-۷۸۶ ق)، در شیراز تحریر شده و مترجم آن محمد بن احمد بن محمد الصوفی السمرقندی مَحْتَداً و الشیرازی مولداً کتاب را به نام امیر مظفرالدین سلغرشاه مصدر گردانیده است. مترجم، به اقتضای کلام، اشعاری را بر کتاب افزوده که از آن میان است: دو رباعی به گویش قدیم شیراز و بیتی از مثلثات سعدی به همین گویش.

اساس کار ما در ضبط این ابیات، نسخه خط مترجم است که خود متولد و بزرگ‌شده شیراز بوده و طبعاً این گویش را به‌خوبی می‌دانسته است. نسخه مزبور به شماره ۹۰۲ در کتابخانه حاج سلیم‌آغا در استانبول محفوظ است و تاریخ کتابت آن سال ۷۸۱ ق می‌باشد. از آنجا که ضبط ابیات شیرازی در این نسخه از کمال صحّت برخوردار است و تقریباً به‌طور کامل حرکت‌گذاری شده است، شاید نیازی به ذکر ضبط سایر نسخ این کتاب نبود، اما ترجیح دادیم ضبط نسخ دیگر را نیز در پانویس ذکر کنیم تا دست کم طریقه فساد این ابیات در نسخه‌های دیگر بر خوانندگان معلوم شود. مشخصات دو نسخه دیگر به قرار زیر است:

نسخه کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره، ش ف ۸۹۱۶۵۵۷۶/۱۱، کتابت

(۱) اطلاع از وجود اشعار شیرازی این متن را مدیون دوستان خویم، جواد بشری و ارحام مرادی هستیم. عکس صفحات حاوی اشعار شیرازی از دو نسخه علیگره و استانبول نیز به لطف آقای مجید منصوری و دوست عزیزم محمد افشین وفائی فراهم شد. از همه این بزرگواران صمیمانه سپاسگزارم. ناگفته نماند که تصحیح این کتاب موضوع پایان‌نامه کارشناسی ارشد آقای منصوری بوده است.

اما آنچه موجب دستیابی به ضبط صحیح این اشعار شد، لطف دوست گرامیم علی نویدی بود که مرا از وجود نسخه‌ای از این کتاب به خط مترجم مطلع ساخت و عکس صفحات مربوطه را در اختیار بنده گذاشت. از ایشان کمال تشکر و امتنان دارم. لازم به توضیح است که علی نویدی کتاب نسیم‌الرّبیع را بر اساس نسخه مزبور و با مد نظر داشتن سایر نسخ آن تصحیح و آماده چاپ کرده است. برای آگاهی بیشتر درباره این کتاب، نک: علی نویدی ملاطی، «نسیم‌الرّبیع صوفی سمرقندی، ترجمه قدیم ربیع‌الأبرار زمخشری»، نامه بهارستان (زیر چاپ).

(۲) اطلاع از وجود بیتی به گویش قدیم شیراز در این متن را مرهون لطف فاضل گرامی آقای نادر مطلبی کاشانی هستیم.

سده هشتم ق؛ نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول، ش F. 411، کتابت ۸۷۳ ق، به خط نیکروز بن خضرشاه.

۱. گ ۷۴ب: [...] و شیخ سعدی درین معنی گوید بلفظ شیرازی:

تو از دشمن بترسی عاقل^۱ از^۲ دوست که غت^۳ دشمن^۴ بیوت^۵ ات^۶ بیسنت^۷ بوست^۸

to az došmen betarsē āqel az dōst ke γat došmen bebūt at bebsonet pōst⁷

می‌گوید: تو از دشمن بترسی [در حالی که فرد] عاقل از دوست [می‌ترسد] / زیرا اگر [دوست] با تو دشمن شود پوستت را برکند (تحت‌اللفظی: که اگر دشمن شود پوستت بگسلد).

این بیت از مثلثات شیخ سعدی است (سعدی، کلیات: ۷۴۵). ضبط آن در جنگ بیاضی شمس حاجی شیرازی (کتابت ۷۵۱ ق)، که مضبوط‌ترین نسخه از مثلثات سعدی است، بدین صورت آمده است (افشار ۱۳۴۶: ۳۷۳):

تو از دشمن بترسی عاقل از دوست که غش دشمن بیوت اش بسنت^۱ پوست

došmen: تلفظ آن در فارسی میانه به دو صورت *dušman* و *dušmen* بوده است. صورت اخیر (با *°men*)، بیشتر در فارسی میانه مانوی به چشم می‌خورد و به احتمال زیاد بازمانده ایرانی باستان **ma'nyu-* (با میان‌هشت *i*) است. به نظر می‌رسد تلفظ *dušmen* صورت متداول در مناطق جنوب و جنوب غرب ایران بوده است.

āqel: وجود تلفظ [q] در شیرازی قدیم، در وام‌واژه‌های عربی یا به‌عنوان واج‌گونه‌ای از واج /k/، لااقل از قرن هفتم امری پذیرفته شده است (نک: صادقی ۱۳۸۵: ۲۳-۲۴). با این حال، به نظر می‌رسد در بسیاری از وام‌واژه‌های عربی، املا «ق» مبنا و اصالت آوایی

(۱) کلیات سعدی: غافل. (۲) اصل: ار؛ علیگه، استانبول: از.

(۳) استانبول: «دشمن» ندارد. (۴) کلیات سعدی: ات.

(۵) علیگه: بسنت؛ استانبول: بیست (حرف چهارم بی نقطه): کلیات سعدی: بیسلد.

(۶) علیگه: پوست.

(۷) چون به‌طور قطع مشخص نیست که در گویش قدیم شیراز تلفظ کسره [e] بوده است یا [i] و نیز تلفظ

ضمه [o] بوده است یا [u]، ما در واج‌نویسی ابیات در همه جا آوهای /e/ و /o/ را به‌کار بردیم.

(۸) حرف دوم بی نقطه است.

نداشته و صرفاً به دلیل حفظ املائی اصلی واژه‌های عربی نوشته شده است. یعنی [γ] تلفظ می‌شده است. زیرا به‌عنوان مثال فعلی که در این گویش برای «جهیدن» استفاده می‌شده به دو صورت «چخیدن» و «چقیدن»^۱ رواج داشته است و، چنان‌که ملاحظه می‌شود، در گونه اخیر حرف «ق» در جایگاه جفت واکدار همخوان /x/ به‌کار رفته و طبعاً به صورت [γ] تلفظ می‌شده است.

yat: صورتی است از yar-at. یعنی «اگرت، اگر تو را». صورت «غَه» به معنی «اگر» نیز به‌تنهایی در این گویش کاربرد داشته است. همخوان /g/ در این گویش در میان دو واکه به /γ/ بدل می‌شود، مانند: neγīn «نگین»، loγām «لگام».

bebūt: فعل مضارع التزامی سوم شخص مفرد از «بودن»، در معنی «بشود». فعل «بود» در شیرازی قدیم به صورت «بو» آمده است و نباید این دو را با هم اشتباه گرفت. «بوت»، «بیوت» و «بیوتن» در همه نمونه‌های بازمانده از شیرازی قدیم در وجه التزامی و در معنی «باشد» یا «شود» به کار رفته است.^۲ شمس پُرس ناصر شیرازی (د. ۱۳۶۳ ق) در ترجمه این بیت سعدی

سفر دراز نباشد به پای طالب دوست که خار دشت محبت گل است و ریحان است
(سعدی، کلیات: ۳۹۰)

آورده است:

سفر دراز نبوتن و پی طلب‌گر دوست که خار دشت محبت گلن و ریحان هن
(شمس ناصر: ۵۱ ح)

جز این، برای نمونه شواهد زیر عرضه می‌شود:

که همچون مت بیوتن (= بشود) دل و ای ره غریبق العشق فسی بحر الودادی
(حافظ، دیوان: ۱/۸۷۴)

۱) احتمالاً تحول ماده مضارع این فعل چنین بوده است: jeh- (صورتی گویشی از jah-) < jex- (با تبدیل h به x) < jey- (در کنار صورت قبلی به‌وجود آمده) < čex- / čey-.

۲) در گویش قدیم کازرون نیز «بوت، بیوت» فعل مضارع التزامی و به معنای «باشد، شود» است. این نکته از ترجمه‌های کهن عبارات کازرونی در فردوس‌المرشدیه و مرصدالاحرار نیز مشخص می‌شود (نک: صادقی ۱۳۸۳: شماره‌های ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۹).

امیدِ کامِ دلِ آدمی چهن، عمرن
غه عمر بوت (= باشد) هم ای رو و کام دل برسیم
(شمس ناصر: ۱۱۹)

وی سیم و زر حدیث مو و یار سنگ‌دل
بوتن (= باشد) همان مثل که و گه بیدرت نسیم
(همان: ۱۲۵)

هر آنکش آت آنظر سهوکی و عفو بکاند امید می درمن کش بهشت بوت (= باشد) رزی
(همان: ۱۶۷)

که هیز شغل و عملمی دنی و غیر از عشق
جبوت (= باشد) اغر نکهان شُهره هم و وی شُغلی
(خطیب شفغوی، بیاض تاج‌الدین: ۳۴۶)

همخوان /t/ در پایان فعل به احتمال زیاد بازمانده صورت اصلی آن (پسوند باستانی *-t) است که در گویش قدیم شیراز باقی مانده است. زیرا اگر این /t/ها در این گویش، به مانند فارسی میانه، واکدار شده بودند باید در مرحله بعد به /δ/ بدل می شدند و /δ/ نمی توانست به /t/ بدل شود (صادقی ۱۳۸۳: ۲۳).

at- ضمیر متصل دوم شخص مفرد، مضاف‌الیه برای «پوست». جزء آغازین آن احتمالاً بازمانده قید فارسی میانه *ā* «پس، نگاه» است که معمولاً به دنبال آن ضمیری متصل می‌آید. تلفظ آن در پازند *a* بوده است (تفضلی ۱۳۴۸: ۱). به نظر می‌رسد این قید در مراحل بعدی تحول از معنی تهی شده و صرفاً پایه‌ای برای ضمائر متصل گردیده است. در تأیید این حدس، شعر زیر از شمس پُس ناصر شیرازی آورده می‌شود:

مُه شمس ناصرم که غه پهلوم بشکینه
ام دل نَدِت که هاکنم از پهلوی تو دوست
(شمس ناصر: ۲۲۰)

bebsonet: فعل مضارع التزامی سوم شخص مفرد، به معنی «بگسلد». فارسی میانه آن *wisāndan* (صورت سببی *-wisin(n)*) است و در گویش قدیم شیراز پیشوند *be-* به *wi-* بدل شده است. جزء اول *bebsonet* پیشوند تصریفی *be-* است که با افزوده شدن بر سر فعل مضارع واکه بعد از نخستین همخوان را می‌اندازد. این ویژگی، مانند فارسی امروز، در بعضی از افعال مضارع دیده می‌شود. از جمله این افعال، آنهایی است که با پیشوند

باستانی *wi- آغاز می‌شوند، مانند: bebdaret (= بگذرد)، bebdašt (= بگذشت)، bebdazonet (= بگدازاند). ظاهراً بن مضارع سببی این فعل در شیرازی قدیم -beson- بوده است. در این گویش تبدیل -ān- به -on- بسیار معمول است. et- شناسه سوم شخص مفرد است و، چنان‌که توضیح داده شد، بازمانده صورت قدیم‌تر شناسه است. عبارت «پوست گسستن» (اما در باب لازم) در متون کلاسیک زبان فارسی سابقه کاربرد دارد: «امیر... نیک کوفته شد و پای راست افگار شد چنانک یک دوال پوست و گوشت بگسست» (بیهقی، تاریخ بیهقی: ۶۶۴).

۲. گ ۸۲ الف: [...] و شیخ روزبهان بقلی رحمة الله علیه بزبان خود درین معنی گویند، بیت:

هر کِش وَا خُدَی ^۱ خُو خَوْش ^۲ بُوت	مدام تَر و نَغز ^۳ و کَش بُوت
کَش بُوت همچنان کَش نی	کَش نی همچنان کَش بُوت
modām tar o nayz o kaš büt	har keš vā xoḏay xō xaš büt
kaš nē hamčonān kaš büt	kaš büt hamčonān kaš nē

می‌گوید: هر کس که با خدای خود خوش باشد، مدام تازه و شاداب و خوش باشد. ... (؟).^۴

ابیات فوق، در حاشیه نسخه به خط نستعلیق قرن دوازدهم چنین معنی شده است: «هر کس را که با خدای خود خوش باشد، مدام تر و نغز و تازه باشد، کرا بود همچنان که بایدش، که نیست آنچه بایدش». وزن شعر اشکال دارد و ممکن است که این ابیات با ضبط درست به ما نرسیده باشد. ځ: در «کِش» در مصراع اول ضمیر متصل سوم شخص مفرد، مضاف‌الیه برای «خود». xoday نشان می‌دهد که ذال فارسی تا اواخر قرن هشتم در شیراز و مناطق اطراف آن حفظ شده بوده است (نیز نک: جلوتر).

(۱) علی‌گره، استانبول: خُدَی. (۲) استانبول: خَوْش. (۳) استانبول: نَغز. (۴) معنای محصل و درستی برای بیت دوم به نظر نگارنده نرسید. آنچه مسلم است اینکه «کَش» در مصراع چهارم، در محل قافیه، معنایی به غیر از «خوش، خوب و خرم» دارد. زیرا در این صورت ایراد قافیه خواهد داشت.

xō: تلفظ آن قطعی نیست، ممکن است xī تلفظ می‌شده.

ترکیب «تر و نغز» در همین معنی، باز هم در اشعار فارسی به چشم می‌خورد:

هرکجا این بهار و دی باشد بوی گل بی زکام کی باشد

گرچه از گل بُود خوش و تر و نغز محنتن کرد گرمی اندر مغز

(جام، حدیقه‌الحقیقه: ۱۹۳)

būt: چنان‌که گذشت و در ترجمه نسبتاً قدیم این ابیات نیز قابل ملاحظه است، فعل

مضارع التزامی سوم شخص مفرد است از «بودن»، به معنی «باشد».

۳. گ ۲۶۳ب:

[...] الشیرازیّه

شش تس آن هن که روح بیدزنت^۱ همچو قلعی که اوبدزند^۲ و آتش^۳

گر و دُنبَل و نفس مرغ^۴ بخیل انتظار و زن پیر و کوشِ نخوش

šāš tes ān hen ke rūh bebāzonet hamčo qal^۱ ke obdazend va ataš

gar o donbal, ^۲o nafs-e mary-e baxīl entezār o zan-e pēr o kawš-e naxaš

می‌گوید: شش چیز است که روح را بگدازاند، همچون قلع که به آتش بگدازند: گر

و دنبَل و نفس مرغ بخیل (= ریشه گیاه عرق‌البخیل)، انتظار و زن پیر و کفش ناخوش.

tes: به معنی «چیز». این صورت برابر با صورت فارسی میانه مانوی واژه (tis) است

و در تقابل با صورت فارسی میانه زردشتی آن (čiš) قرار دارد. تلفظ قدیم‌تر این واژه

tsis بوده است (صادقی ۱۳۶۷: ۷-۸؛ همو ۱۳۸۳: ۵).

hen: فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد از «بودن»، به معنی «است». در گویش

قدیم کازرون نیز همین صورت کاربرد داشته است. این واژه در فرهنگ شرفنامه منیری

(تألیف ۸۷۸ ق) نیز آمده است: «هن: بالكسر، هست. و این لغت شیراز است» (قوام

فاروقی، شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی: ۱۰۸۸).

(۱) علی‌گره: بیدزنت. استانبول: بیدزنت. (۲) استانبول: او بیدزند. (۳) استانبول: و آتش.

(۴) اصل: ابتدا «نفس» نوشته و سپس نقطه‌های شین را خط زده و در عوض سه نقطه در زیر به نشان حرف

شین گذاشته است. علی‌گره، استانبول: نقش.

(۵) علی‌گره: مرغ.

bebδazonet: فعل مضارع سببی سوم شخص مفرد، از «گداختن». صورت فارسی میانه این فعل **widāxtan** (بن مضارع **widāz**) است. جزء اول آن پیشوند تصریفی **be-** است. چنان‌که پیش‌تر گذشت، با افزوده شدن این پیشوند به آغاز فعل، واکه پس از نخستین همخوان حذف می‌شود. بنابراین احتمالاً صورت بدون پیشوند آن ***bebδazonet** بوده است. وجود ذال فارسی در آن قرینه‌ای برای تأیید این حدس است. ***bebδaz** صورت کوتاه‌شده ***bebδāz** است، به اضافه سببی ساز **-ān** که به **-on** بدل شده است و شناسه **-et**، که به احتمال زیاد بازمانده صورت قدیم‌تر شناسه سوم شخص مفرد در فارسی میانه است و در املاهای تاریخی متون این زبان مشهود است.

obdazend: فعل مضارع التزامی سوم شخص جمع، از «گداختن (متعدی)». جزء اول آن پیشوند **-o** است. ظاهراً افزودن این پیشوند نیز به برخی از افعال که با پیشوند ***wi-** باستانی آغاز می‌شوند، موجب حذف واکه پس از نخستین همخوان می‌گردد. در اینجا، بر خلاف فعل پیشین، به دلیل حذف واکه مذکور ذال فارسی به صورت اصلی خود، یعنی **/d/** بازگشته است.

پیشوند فعلی **-o** پیشوندی تصریفی است که بیشتر در آغاز افعال امر و مضارع التزامی می‌آید و کاربردی برابر با پیشوند فعلی **be-** دارد.

گش اُتهن دار اغت خاطر نَرَنَزِت که تخنی عاقلی ده بار اُتَنَزِت (= بسنجد)
(سعدی، کلیات: ۷۴۴)

چُن مان بَمَلِت پا انه سر عشق تو آخر دستیم اُگی (= بگیر) دوست که پامال بدستم
(شمس ناصر: ۱۲۲)

دلم ببو خرم اش از شدی هزا پر اُرُست (= برُست)
که مرو اندهش از بال هر چه بو پیری
(همان: ۱۵۲)

دل از تو اُسْتِنِین (= بستانم) غر گُیه چرا، بگُیم
که نیستت و فیی ترک وی وفا بگیم
(همان: ۱۳۰)

اَغَر نصیحت داعی و جان خُه اُینه (= ببندی)
خُدوک نخوره و نَکِنه گریبِن دل چاک
(شاه داعی، به نقل از: واجد شیرازی ۱۳۵۳: ۱۲۷)

گونه‌های دیگر این پیشوند در شیرازی قدیم -ō و -hō است.

va. حرف اضافه «به». از صورت قدیم‌تر ba حاصل شده است.

ترکیب «گر و دنبیل» باز هم در متون فارسی سابقه کاربرد دارد:

«اندر نطفه مردم که به رحم افتد مر اندام‌های اندرونی و بیرونی را اصل است، ولکن مر جراحت و گر و دنبیل را اندر نطفه اصل نیست» (ناصر خسرو، *خوان‌الخوان*: ۲۷۹)، «آدمی را از گر و دنبیل خود فرخجی نیاید، دست مجروح در آتش می‌کند و با انگشت خود می‌لیسد» (مولوی، *فیه ما فیه*: ۲۴).

نفس مرغ بخیل: «نفس» در اینجا ظاهراً به معنی «ریشه» است. «مرغ بخیل» نوعی گیاه است که خاصیت دارویی داشته و ظاهراً بسیار تلخ بوده است و به دلیل همین تلخی زیاد است که شاعر آن را از جمله چیزهایی دانسته که انسان را متأذی می‌کند. نام دیگر آن «عرق‌البخیل» است (نک: دهخدا، ذیل «مرغ»).

۲

تجزیه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار یا *تاریخ و صاف*، اثر شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله، ملقب به *وصاف‌الحضرة* (د. ۷۳۰ ق)، از جمله تواریخ مشهور عصر مغول است که به عنوان ذیلی بر کتاب *تاریخ جهانگشای* جوینی به تحریر درآمده است. مؤلف در مجلد چهارم این کتاب، که نسخه‌ای از آن به خط او در کتابخانه نورعثمانیه ترکیه به شماره ۳۲۰۷ نگهداری می‌شود^۱، بیتی به گویش قدیم شیراز آورده است. کتابت نسخه مزبور در سال ۷۱۱ ق انجام پذیرفته است. این بیت ظاهراً سروده مؤلف است و از آنجا که وی متولد و بزرگ‌شده شیراز بوده، این نمونه نیز در کنار ابیات پیشین در زمره نمونه‌های اصیل و قابل استناد گویش قدیم شیراز قرار می‌گیرد.^۲

(۱) این نسخه به طریق نسخه‌برگردان در مجموعه گنجینه نسخه‌برگردان متون فارسی به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی به چاپ رسیده است (تهران: طلا، ۱۳۸۸).

(۲) جز این، در برگ ۱۳۶ الف نیز مصراع گویشی آمده که قرائت آن برای نگارنده میسر نشد. به نظر می‌رسد به گویشی غیر از گویش شیراز باشد. توجه مرا به این مصراع دوست عزیزم آقای دکتر علیرضا امامی جلب کرد.

۱. گ ۱۹۹ ب:

مُزِم می‌نَلی دل‌خوش از نَلغ بلبَل اُم از ارس جشمانز آوی و رُو بو
mozem mēnālī delxaš az naly-e bolbol om az ars-e češmānz āv-ē va rū bū

می‌گوید: من نیز دلخوش از ناله بلبل می‌نالیدم و از اشک چشمانم نیز آبی به روی
بود.

mo-z-em mēnālī: «من نیز می‌نالیدم». ساخت این فعل کُنایی (ارگتیو) است، یعنی
ضمیر شخصی متصل **m-** عامل است برای مادهٔ ماضی **nālī-** (با حذف **d** از پایان آن).
چنان‌که ملاحظه می‌شود، در شیرازی قدیم ساخت کُنایی توسع پیدا کرده و در صرف
افعال لازم (در اینجا فعل نالیدن) نیز به‌کار می‌رفته است.

حرف ربط **-z** «نیز» مانند فارسی میانه همیشه به واژهٔ پیش از خود متصل می‌شود.
naly «ناله». از فارسی میانه **nālag** (با تخفیف واکهٔ هجای نخستین). از ویژگی‌های
خاص گویش قدیم شیراز تبدیل پسوند اسم و صفت‌ساز **-ag/k** فارسی میانه به **-γ/x**
است که به واژه‌های عربی مختوم به **-a(t)** نیز تسری پیدا کرده است (نک: ماهیار نوایی
۱۳۷۶).

o-m: حرف ربط **o (> ud)** در خط با کرسی الف نوشته شده است. **m-** ضمیر متصل
اول شخص مفرد، مضاف‌الیه برای «چشمان».

ars: «اشک». در فارسی میانه زردشتی و مانوی به همین صورت، و در فارسی میانهٔ
مانوی، علاوه بر این، به صورت **asr** نیز آمده است. امروزه در بیشتر گویش‌های منطقهٔ
فارس برای واژهٔ «اشک» واژهٔ **xars** (با افزوده شدن **/x/** غیراشتقاقی در آغاز) به‌کار
می‌رود.

منابع

- افشار، ایرج، ۱۳۴۶، «جنگ (بیاض) استاد حافظ؟»، یغما، س ۲۰، ش ۷، ص ۳۶۵-۳۷۳.
بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰.
تفضلی، احمد، ۱۳۴۸، واژه‌نامهٔ مینوی خرد، تهران.
جام، ابوالفتح محمد بن مطهر بن احمد، حدیقه‌الحقیقه، به کوشش محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۴۳.
حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، به کوشش پرویز ناتل خانلری، آج، تهران، ۱۳۶۲.

خطیب شفعوی، ناصرالدین، یادگارنوشت در: *بیاض تاج‌الدین احمد وزیر*، به کوشش ایرج افشار و مرتضی تیموری، اصفهان، ۱۳۵۳.

دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه*، تهران.

سعدی، کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، ۱۳۷۵.

شمس پُرس ناصر، دیوان، نسخه خطی کتابخانه دانشکده الهیات مشهد، تاریخ کتابت ۱۳۱۹ ق.

صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۶۷، «یادداشتی درباره ساختمان واجی لهجه دوانی»، *مجله زبانشناسی*، س ۵، ش ۲، پیاپی ۱۰، ص ۲-۸.

_____، ۱۳۸۳، «گویش قدیم کازرون»، *مجله زبانشناسی*، س ۱۹، ش ۱، پیاپی ۳۷، ص ۱-۴۱.

_____، ۱۳۸۵، «تحول صامت «ق» عربی در زبان فارسی»، *مجله زبانشناسی*، س ۲۱، ش ۱-۲، پیاپی ۴۱ و ۴۲، ص ۳-۳۲.

قوام فاروقی، ابراهیم، *شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی*، به کوشش حکیمه دبیران، ج ۲، تهران، ۱۳۸۶.

ماهیار نوایی، یحیی، ۱۳۷۶، «یکی از ویژگی‌های گویش شیرازی در سده‌های هفتم- نهم هجری»، *سخنواره*، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، تهران، ص ۱۶۹-۱۸۳.

مولوی، جلال‌الدین، *فیه ما فیه*، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۳۰.

ناصر خسرو، *خوان‌الخوان*، به کوشش ع. قویم، تهران، ۱۳۳۸.

واجد شیرازی، محمدجعفر، ۱۳۵۳، *نوید دیدار*، در شرح کتاب *کان ملاحه و مثنوی سه گفتار به زبان محلی شیرازی*. شیراز.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی